در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۴۰۳
فقه غربالگری

جلسه 13

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصه بحث گذشته

بحث در تقسیم ثنائی است که موضوعات را تقسیم می‌کنند به موضوعات شرعی و عرفی. ما بر اساس این تقسیم به این نتیجه رسیدیم که بسیاری از این موضوعاتی که فقها در فقه بحث می‌کنند موضوعاتی است که باید به عرف رجوع بشود و از عرف سؤال شود و کار فقیه «بما أنه فقیهٌ» بیان این موضوعات نیست، بلکه فقیه باید موضوعات شرعی را بیان کند.

تقسیم موضوعات به مخترع شرعی، عرفی و واقعی

بعد به این نتیجه رسیدیم که تقسیم باید ثلاثی باشد به این بیان که موضوع، یا موضوع مخترع شرعی است یا موضوع عرفی و یا موضوع واقعی. گفتیم که بسیاری از این موضوعات اینطور نیست که شارع آن را ابداع کرده باشد و اینطور نیست که عرف بما أنه عرف در آن دخالت داشته باشد، بلکه یک موضوع واقعی است، مثلاً وقتی می‌گویند اگر سمک دارای «فلس» است خوردنش جایز است مراد، فلس واقعی است، خواه عرف بگوید فلس دارد یا نه؟ یعنی هیچ فقیهی نمی‌گوید اگر یک ماهی عرفاً فلس داشت خوردنش جایز است.

در ادامه بیان شد که شاید خود موضوع غنا و موسیقی هم از موضوعات واقعیه است و چه بسا این‌که فقها اینقدر تلاش می‌کنند این موضوع را تبیین کنند، چون بالاخره یک موضوع واقعی است و رأی فقیه در این موضوع واقعی بر مقلد حجیت دارد. به بیان دیگر، اگر گفتیم غنا و موسیقی موضوع عرفی است و عرف می‌گوید من خودم غنا را می‌فهمم چیست، موسیقی چیست؟ نباید بر آن تعریفی که فقیه و مرجع تقلید کرده اعتماد و اکتفا کند، اما اگر گفتیم نه، یک موضوع واقعی است و فقیه تلاش کرده این موضوع واقعی را مشخص کرده که این موضوع واقعی این است، اینجا هم قول فقیه بما أنه فقیهٌ حجیت پیدا می‌کند.

همچنین در مورد کلمه «خبیث» در آیه «یحرّم علیهم الخبائث»[1]، از زمان شیخ طوسی1 به بعد این همه بحث شده که خبیث آن است که استقذار عرفی دارد و بعد هم دعوا می‌کنند که عرف کدام زمان را می‌گوئیم؟ گفتیم اینها حرفهای درستی نیست، خبیث آن است که با طبع منافرت دارد واقعاً؛ یعنی به حسب الواقع منافرت دارد، این هم یک موضوع واقعی است.

این تقسیم‌بندی که ما مطرح می‌کنیم را جایی ندیدم. وقتی می‌گوئیم ضرر یک موضوع واقعی است آنچه به حسب الواقع ضرر است، کاری نداریم آیا عرف او را ضرر می‌داند یا نه؟ «ما جعل علیکم فی الدین من حرجٍ»[2]؛ یعنی آنچه به حسب واقع حرج است (مخصوصاً این مطلب که گاهی اوقات در کلمات اصولیین گفته‌اند ولو در این بحث موضوع شناسی مطرح نکرده‌اند که می‌گویند عناوین بر واقعیات حمل می‌شود)، حرج یعنی حرج واقعی، ضرر یعنی ضرر واقعی، نه اینکه بگوئیم ضرر و حرج یعنی ضرر و حرج عرفی، بلکه عرف باید بگوید این حرج است. پس این‌گونه نیست که عرف یک جا بگوید این حرج است و جای دیگر بگوید این حرج نیست!

وقتی ما موضوعات را یا شرعی کردیم یا عرفی، در موضوعات عرفی مشکل پیدا می‌کنیم (با توجه به تغییر عرف و اختلاف

عرف‌های مختلف در زمان‌های مختلف بلکه در زمان واحد)، اما وقتی می‌گوئیم مراد واقعی است، مثلاً در باب رؤیت هلال می‌گوییم هلال یک امر واقعی است و هلال شرعی نداریم، این از اشتباهات است و قبلاً هم گفتم. بعضی‌ها گفته‌اند ما یک ماه هلالی داریم و یک ماه شرعی داریم و یک ماه قمری داریم! ما اصلاً ماه شرعی نداریم، هلال یک امر واقعی است، «اذا رؤی الهلال فافطر».

دیدگاه برگزیده

به عنوان یک نظر مطرح می‌شود که یک نوع سومی از موضوعات داریم به نام موضوعات واقعیه و باید آن واقع را به دست بیاوریم؛ یعنی در موضوعات واقعیه واقع ملاک است، وقتی می‌گوییم ضرر یک موضوع واقعی است و باید واقعش به دست بیاید، معیاری باید پیدا کنیم که یکی از بحث‌ها این است که حالا در موضوعات شرعیه به شارع مراجعه می‌کنیم، شارع بیان می‌کند این صلاة چیست؟ صوم چیست؟ حج چیست؟ موضوعات عرفیه مثل نفقه یک امر واقعی نیست و یک امر عرفی است، به عرف مراجعه می‌کنیم، اما موضوعات واقعیه از چه راهی و با چه ضابطه‌ای به این واقع برسیم، بالاخره باید یک راههایی را پیدا کنیم ببینیم آیا ضرر واقعاً اینجا محقق است یا نه؟ حرج واقعاً محقق است یا نه؟

بحث شخصی بودن و نوعی بودن یک نزاع دیگری است، قبل از اینکه نزاع شخصی و نوعی مطرح بشود نزاع واقعی و عرفی بودن است. شما که می‌گویید «لا ضرر»، یعنی لا ضرر عرفاً یا لا ضرر واقعاً؟ آیا برای تبیین حقیقت ضرر به عرف مراجعه کنیم؟ می‌گوئیم یک هلال واقعی داریم که وقتی است ماه متولد می‌شود ولو اینکه تولید آن خط کمرنگ هم نشده باشد ولی هلال عرفی وقتی است که ماه مقداری از خورشید فاصله بگیرد 20 ـ 30 ساعت به تولید آن خط کمرنگ بشود؟! یک چیزی آقایان در باب هلال می‌گویند که من از اول می‌گفتم این را از کجا می‌گویید؟ می‌گویند «رؤیت پذیری» که همان هلال عرفی است به طوری که عرف ببیند، بعد عرف را هم منحصر می‌کنند به چشم مجرد، اما چشم مسلح خارج از عرف است، ولی ما همان جا می‌گوئیم هلال یک امر واقعی است.

بحث در موضوع شناسی بسیار ثمره دارد. در باب نسب، اینکه این پدر و مادر این بچه کیست؟ آیا هذا امرٌ عرفیٌ أو واقعیٌ؟ مسلم نسب یک امر واقعی است، الآن اگر یک سلول بنیادی را از یک انسان بگیرند در دستگاه بگذارند و او مثل خود این انسان بشود، عرف نمی‌گوید این آدم پدر اوست، ولی به حسب واقع این فرزند این است، باید بگوئیم همینطور است، یا فرض کنید در جایی که یک نطفه مردی را با تخمک زنش تنقیح می‌کنند و در رحم زن دیگری قرار می‌دهند، مثل رحم اجاره ای. اینجا بعداً این رحم اجاره‌ای بچه را متولد می‌کند و به حسب الواقع چه کسی مادر و پدر است؟ ما به نحو کلی بخواهیم بگوئیم آیا نسب امرٌ واقعیٌ یا عرفیٌ؟ شما اگر بگوئید نسب عرفی است می‌گوئیم از این مادر متولد شده و این مادرش است اما اگر گفتی نسب واقعی است، این رحم مادر با دستگاه بیرون هیچ فرقی ندارد، همان طوری که وقتی در دستگاه می‌گذارید کسی نمی‌گوید این دستگاه مادر این بچه است، پدر این بچه است.

درباره مذکر و مؤنث بودن، افرادی که خنثی هستند یا امروزه ترنس وجود دارد که اینها مرد هستند یا زن؟ مذکر و مؤنث بودن یک امر واقعی است اما الآن مشتبه شده و معلوم نیست که مؤنث یا مذکر است؟ فقیه باید بگوید در فرضی که مشتبه است حکمش این است، ازدواج با او جایز است یا نه؟ نگاه کردن به او جایز است یا نه؟ اینها بحث‌های فقهی است، اما مذکر و مؤنث بودن واقعی است، لذا نمی‌توانیم بگوئیم عرف این را مذکر می‌دانی یا مؤنث؟ اگر در باب خنثی هم شارع یک علائمی را بیان کرده نه به عنوان أنه شارع است، بلکه طریق إلی الواقع را برای ما روشن کرده و الا شارع بما أنه شارع نمی‌تواند بگوید مذکر است یا مؤنث.

تفاوت معیار در موضوعات سه‌گانه

در تشقیق موضوعات به سه قسم علاوه بر اینکه تعاریف‌شان فرق دارد، معیارهایشان نیز فرق دارد. امام خمینی1 یک بحثی دارد که زمان و مکان در اجتهاد تأثیر دارند که من یک مقاله‌ای همان زمان نوشتم که البته سه چهار سال بعد از رحلت امام بود، آیت

الله سید محمود هاشمی1 هم دبیر آن همایش بود، این نظریه شریف امام خمینی1 تأثیر زمان و مکان در اجتهاد، زمان و مکان روی موضوعات واقعیه تأثیری ندارد، در موضوعات شرعیه هم تأثیری ندارد، نماز إلی یوم القیامه همین نماز است، هیچ وقت در یک زمانی مجتهدی نمی‌گوید کیفیت نماز را می‌خواهم تغییر بدهم!

بنابراین زمان و مکان در موضوعات فقهی موضوعاتی که مربوط به شارع است و در شرایط شرعیه خاص، «أقم الصلاة لدلوک الشمس إلی غسق اللیل»[3] تا قیامت همین است، هیچ تغییری نمی‌کند. زمان و مکان در موضوعات واقعیه هم تأثیری ندارد، هر زمانی هر چیزی که واقعاً ضرر است، واقعاً حرج است، مذکر و مؤنث بودن یک معیار بیشتر ندارد، از اول خلقت آدم تا قیامت، آنچه در آن زمان و مکان تأثیر می‌گذارد در موضوعات عرفیه است، در موضوعات عرفیه زمان و مکان خوب می‌تواند تأثیر بگذارد این را هم فقط به عنوان حاشیه عرض کردم، باید در همان بحث تأثیر زمان و مکان دنبال بشود.

بررسی عرفی یا واقعی بودن عنوان «استحاله»

به مناسبت یک استفتایی آمده که مفادش این بود که الآن کارخانجاتی درست شده که از بعضی از استخوان‌های حیوانات نجس العین یا از خون حیوانات گوشت درست می‌کنند؛ یعنی شما وقتی ظاهرش را نگاه می‌کنید درست مثل گوشتی است که انگار الآن از حیوان جدا کردند، هیچ فرقی به حسب ظاهر ندارد با گوشت طبیعی این حیوان، سؤال این بود که خوردن این گوشت حلال است یا نه؟ ما گفتیم اگر استحاله شده باشد هم پاک است و هم خوردنش حلال است.

این مسئله استحاله که در فقه مطرح است، استحاله را در شرینی‌جات و در ژله‌هایی که درست می‌کنند، خیلی‌ها می‌گویند از همین استخوان‌های حیواناتی مثل خوک درست می‌کنند، استحاله خودش یک بحث مهمی است. فکر می‌کردم که استحاله یک عنوان عرفی است یا واقعی؟ اصلاً استحاله که ما می‌گوئیم یکی از مطهرات است آیا یک عنوان عرفی است یا یک عنوان واقعی؟

دیدگاه سید یزدی1

مرحوم سید در عروه می‌گوید: «الاستحالة و هی تبدل حقیقة الشیء و صورته النوعیة»؛ اگر حقیقت یک شیئی تبدل پیدا کند و آن صورت نوعیه‌اش تبدیل به صورت دیگر بشود، مایع بوده و تبدیل بخار شده، «فإنها تطهر النجس بل و المتنجس کالعذره تصیر تراباً»؛ حالا اگر عذره نجس به خاک تبدیل شد یا چوب متنجس «اذا صارت رماداً»؛ خاکستر بشود «و البول و الماء المتنجس بخاراً»؛ این بول وقتی بخاری از او تولید می‌شود آیا بخارش نجس است؟ آن بخار غیر از بول است. «و الکلب ملحاً»؛ اگر یک سگی تبدیل به نمک بشود، «و هکذا کالنطفة تصیر حیواناً و الطعام النجس جزءاً من الحیوان»؛ الآن یک حیوانی مانند گوسفندی همین الآن یک غذای نجسی خورد و همان لحظه ذبحش کردند، این با خوردن استحاله پیدا می‌کند و جزئی از حیوان می‌شود.

مرحوم سید می‌فرماید: «و اما تبدل الاوصاف و تفرّق الاجزاء فلا اعتبار بهما»؛ اگر اوصاف تغییر کرد، اجزاء متفرق شد، مثلاً گندم نجس آرد شد یا خمیر شد یا نان شد، یا شیر نجس تبدیل به پنیر بشود، یا اگر یک چوبی زغال شد، همان چوب است اما اوصافش از بین رفت و زغال شد، در اینکه استحاله واقع شده «فی صدق الاستحاله» در این موارد «تأملٌ».[4]

دیدگاه دیگر فقیهان

امام خمینی1 می‌فرماید: «الاستحاله إلی جسمٍ آخر»؛ بحث تبدل و حقیقت الشیء را اول در تعریف استحاله نمی‌آورد ولی در همان مواردی که سید تأمل دارد که آیا استحاله واقع شده یا نه؟ امام هم تأمل دارد.[5] محقق خوئی1 نیز در منهاج شبیه همین «الاستحاله إلی جسمٍ آخر»[6]، خود کلمه «استحاله» در روایات نیامده، در روایات آمده یک چیزی نجس بوده و بعد سوخته شده و امام7 می‌فرماید این پاک است.

مرحوم حاج آقارضا همدانی در مصباح الفقیه می‌گوید: «تبدل الجسم بجسمٍ آخر بحیث عدّ بنظر العرف شیئاً مغایراً للأول»[7]، ایشان ملاک را روی عرف آورده، عرف بگوید این غیر از آن است. از ظاهر عبارت مرحوم سید و عبارت مرحوم امام و محقق

خوئی استفاده می‌شود که واقع باید تغییر کند؛ یعنی استحاله جایی است که آن حقیقت شیء و آن صورت نوعیه تغییر کرده است. اول مایع بوده و بعد بخار بشود این تغییر کند و «تبدل حقیقة الشیء»، تبدل به جسم دیگر واقعاً، اینکه می‌گویند «الاستحاله إلی جسمٍ آخر» یعنی واقعاً استحاله باشد، اما مرحوم حاج آقا رضا مسئله را برده روی عرف، ایشان هم می‌خواهد بگوید عرف به حسب الواقع یا عرف به نظر خودش، این خودش جای بحث دارد، دو سه تا روایت هم بیشتر ندارد.

ولی اگر گفتیم موضوعات به حسب الواقع است؛ یعنی اگر استحاله یکی از مطهرات است این واقعاً استحاله می‌تواند باشد و الا اگر ظاهراً ... مثلاً استخوان حیوان را پودر کنند و مایعی به آن بزنند تا تبدیل به ژله بشود این استحاله نشده! ولو اینکه الآن به عرف مراجعه کنید می‌گوید ژله است و استخوان نیست و از میته نیست، یا چوب را که آتش می‌زنید عرف می‌گوید الآن زغال شده ولی واقعش همان است. گندم را وقتی نجس است شما تبدیل به آرد کنید، گندم نجس وقتی آرد شد به عرف که می‌گوئیم عرف می‌گوید الآن آرد شده و بعد هم خمیر می‌شود و بعد هم نان می‌شود.

بنابراین اگر ما استحاله را عرفی بدانیم اینها استحاله هستند، عرف می‌گوید یک چیز دیگری شد و از حالی به حال دیگر تبدل پیدا کرد، تغییر حال پیدا کرد. اگر استحاله را یک امر واقعی بدانیم گندم نجس اگر آرد شد این آرد واقعاً همان گندم است و فرق نکرده، این آرد را وقتی آب می‌زنید و خمیر شد این خمیر واقعاً همان گندم است و این را گذاشتند نان شد و پخت، همان گندم است.

در بحث استحاله این مقداری که من دیدم نمی‌آیند اول این را بحث کنند که آیا استحاله امرٌ واقعیٌ أو عرفیٌ، اول باید این را بحث کرد. اول باید بگوئیم استحاله‌ای که معیار بر مطهرات است امرٌ واقعیٌ تعریف سید را باید بگیرید، تعریف امام را باید بگیرید و حقیقت شیء تبدل پیدا کند، یا امرٌ عرفیٌ همین که ظاهرش تغییر پیدا کرد عرف می‌گوید. لذا عرف یک اسم دیگری دارد، در عبارات علامه در منتهی وقتی می‌خواهد دلیل بیاورد برای مطهریت استحاله، می‌گوید بزوال الاسم، اسم تغییر کرده و آنجا بحث تغییر واقعیت به حقیقت نمی‌کند. اینکه سید گفته تبدل و حقیقت شیء از کجا آمد؟ این نمی‌شود مگر اینکه ما بگوئیم استحاله یک امر واقعی است.

وَ صَلَّی الله عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینْ

پاورقی

[1] . سوره اعراف، آیه 157.

[2] . سوره حجّ، آیه 78.

[3] . سوره إسراء، آیه 78.

[4] . «الرابع <الاستحالة و هي تبدل حقيقة الشيء و صورته النوعية إلى صورة أخرى> فإنها تطهر النجس بل و المتنجس كالعذرة تصير ترابا و الخشبة المتنجسة إذا صارت رمادا و البول أو الماء المتنجس بخارا و الكلب ملحا و هكذا كالنطفة تصير حيوانا و الطعام النجس جزء من الحيوان و أما تبدل الأوصاف و تفرق الأجزاء فلا اعتبار بهما كالحنطة إذا صارت طحينا أو عجينا أو خبزا و الحليب إذا صار جبنا و في صدق الاستحالة على صيرورة الخشب فحما تأمل و كذا في صيرورة الطين خزفا أو آجرا و مع الشك في الاستحالة لا يحكم بالطهارة.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج1، ص: 132 – 133.

[5] . «رابعها- الاستحالة الى جسم آخر، فيطهر ما أحالته النار رمادا أو دخانا أو بخارا سواء كان نجسا أو متنجسا، و كذا المستحيل بغيرها بخارا أو دخانا أو رمادا، أما ما أحالته فحما أو خزفا أو آجرا أو جصا أو نورة فهو باق على النجاسة، و يطهر كل حيوان تكون من نجس أو متنجس كدود الميتة و العذرة، و يطهر الخمر بانقلابها خلا بنفسها أو بعلاج كطرح جسم فيها، سواء استهلك الجسم أم لا، نعم لو لاقت الخمر نجاسة خارجية ثم انقلبت خلا لم تطهر على الأحوط.» تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 131.

[6] . «الرابع: الاستحالة إلى جسم آخر، فيطهر ما أحالته النار رمادا، أو دخانا، أو بخارا سواء أ كان نجسا، أم متنجسا و كذا يطهر

ما استحال بخارا بغير النار، أمّا ما أحالته النار خزفا، أم آجرا، أم جصا، أم نورة، فهو باق على النجاسة، و فيما أحالته فحما إشكال.» منهاج الصالحين (للخوئي)؛ ج1، ص: 125.

[7] . «و ملخّص الكلام: أنّه مهما أثرت الاستحالة في تبدّل الجسم بجسم آخر بحيث عدّ بنظر العرف شيئا مغايرا للأوّل لا يجوز استصحاب شيء من أحكامه السابقة من غير فرق بين النجس و المتنجّس، و لا بين موضوعات سائر الأحكام الشرعيّة من الحلّيّة و الحرمة و إباحة التصرّف و نحوها.» مصباح الفقيه؛ ج8، ص: 285.